

مذهب امامیه در قرن چهارم هجری

دکتر یعقوب آژند (۱)

فصلنامه تاریخ اسلام - شماره ۲ - پاییز ۷۹

مقاله حاضر، حضور تشیع امامیه را در جامعه اسلامی - به خصوص ایران - سده چهارم هجری به بحث می‌گیرد. این جستار به ویژه به پیوند مذهب امامیه با آل بویه و علت دگرسانی آل بویه از مذهب زیدی به مذهب امامی و ارتباط آن با قدرت های شیعه آن روزگار (فاطمیان، قرمطیان، زیدیان یمن) عطف توجه دارد. بسط و توسعه جغرافیایی مذهب تشیع امامی نیز از مسائلی است که محل بحث قرار گرفته است. شیوه های بالندگی و رشد و گسترش فرهنگی شیعه امامی و نیروهای همبسته بدان از ملزومات این جستار است که در ضمن آن آداب و سنن شیعی، اندیشه وران فقهی و فرهنگی، موانع بازدارنده و یا پیش برنده نیز بحث و فحص شده است. در این بررسی سعی شده از منابع اصلی تسنن و تشیع - علی السویه - از برای حصول نتایج منطقی بهره گیری شود. نکته دیگر این که در این مقاله سیر تاریخی تشیع امامی مطمح نظر بوده نه سیر کلامی آن که خود مقوله مفصل دیگری است و نگارنده تلاش کرد این دو مقوله را که از ویژگی های بیشتر تحقیقات شیعی معاصر است از هم جدا کند تا به نتایج تاریخی صریح و بارزی دست یابد.

مقدمه

شیعه امامیه که بالاخص به دوازده امامی و یا اثنی عشری اطلاق می‌شود، چنان که لفظ ((رافضی)) هم از سردشمنی به آن‌ها بسته شده بود، بسیاری از مایه های فکری - مذهبی خود را از سده های قبل به ارث برد. از سده سوم هجری شیعه امامیه بر اصل مهدویت استوار گشت. سال های ۲۶۰-۳۲۹ ه' در جهان بینی مذهبی شیعه امامیه نقش قاطعی داشت، چون آغاز دوره غیبت بود. این دوره با برهه ای از تحولات و دگرگونی های تاریخی تقارن داشت. در این دوره خلافت عباسی از اوج اقتدارگرایی سیاسی فرود آمد و پس از یک دوران شکوفایی به تدریج رو به خاموشی رفت ولی هم چنان به مثابه یک مرکز مذهبی - سیاسی مطرح بود. گروه های سیاسی محلی از مدت ها پیش، در سرزمین های اسلامی، به دفاع از داعیه های خود پرداخته و جریان های متلاطمی را ایجاد کرده بودند.

در واقع از سال ۲۶۰ ه' به بعد بود که جنبش و حرکت شاخه اسماعیلیه مذهب تشیع، موج تلاطم و تخالف را در سرزمین های خلافت عباسی ایجاد کرد و در پایان این سده به اعلام خلافت فاطمی در شمال آفریقا پیوست. اینان با توسل به اصل قیام به سیف، به این مهم دست یافتند. پس از واقعه کربلا، دو طرز دید در جهان نگری سیاسی علویان رخ نمود. شاخه ای از آن‌ها امامت را در قیام به سیف توجیه و تفسیر کردند و آن را در قیام های خویش متحقق ساختند. این طرز فکر سیاسی از زبیده شروع شد و بعدها نیز در وجود علی بن محمد علوی (صاحب الزنج)، حسین بن علی (صاحب الفخ)، علویان طبرستان و علویان فاطمی و غیره تداوم یافت. شعبه دیگری از علویان اعتقادی به قیام به سیف نداشتند. تجارب تلخ و گزنده گذشته، مواضع ناستوار گروهی از پیروان، نابه سامانی ها و دگرگونی های زودگذر سیاسی، برخورد واقعی تر با رویدادهای زمانه، در شکل گیری چنین تفکری بی تاثیر نبوده است.

البته این بدان معنا نیست که آن‌ها خودشان را با سلیقه قدرت زمان وفق داده بودند، بلکه به عکس، آنان با تکیه بر اصل امامت، آن قدر نفوذ و اعتبار و اقتدار مذهبی، سیاسی و فرهنگی داشتند که گاه در مقابل عملکرد صاحبان قدرت (بنی امیه و بنی عباس) می ایستادند و کجرویها و کجرفتاریهای آنان را برنمی تافتند. شهادت این‌ها به دست عمده جور نشانی از تخالف و تناقضشان با آنان بود. پدیده های کم دوام سیاسی که نتیجه ای جز سرکوب نیروهای معترض نداشت، اصل تقیه را در بین آنان رشد داد و به سمت رشد فقهی و فرهنگیشان کشاند.

حوزه فقهی و فرهنگی امام جعفر صادق (ع)، کانون آزادی سلیقه ها و برخورد اندیشه ها بود و در پرورش نسلی از شیعیان برجسته امامی نقش قاطعی داشت. همین کانون بود که جنبه های ناب مذهب شیعه را در بین پیروان پایبند آشکار نمود. امام جعفر صادق (ع) بنیان گذار مکتبی بود که اقتدار، وسعت و ثبات آن نظیر نداشت. و منشأ یک دگرگونی فرهنگی بین شیعیان امامیه گردید و بعدها بسیاری از علمای شیعه امامیه از سرچشمه این مکتب سیراب شدند و جهان بینی شان شکل گرفت و بیان این جهان بینی را در مجموعه ای از رساله ها و کتب بی شمار سرریز کردند.

ظهور متعالی این فرهنگ غنی شیعی از سده چهارم هجری به بعد شروع شد. شیعیان امامیه به دلیل دوری از قال و مقال ها و جنجال های سیاسی، از بدعت گذاریهای فرقه های دیگر، مصون ماندند و سنت ناب تشیع را حفظ نمودند. با این که شیعیان امامیه نیز در سرزمین های خود احساس راحت و امنیت نداشتند، ولی توانستند به تدریج اصول مذهبی خود را در بین قشرهای مختلف جامعه ایران رسوخ دهند. تلاش های آن‌ها در تبلیغات مذهبی شان که همراه و همگام با مسالمت و مصالحت سیاسی بود، شهرت و موفقیتی برایشان به ارمغان آورد که رویهم رفته در خور آن بودند. آنان کلیه تدابیر مذهبی و فرهنگی را برای جذب و جلب پیروان به کار بردند و در تعالی و ترفیع مذهب خود کوشیدند. از سال ۳۲۰ ه' که بنیان قدرت آل بویه در سرزمین های اسلامی گذاشته شد، شیعیان امامیه به آن مایه از نفوذ اجتماعی و سیاسی رسیده بودند که بتوانند تکان مذهبی و معنوی در جامعه ایجاد کنند و سران آل بویه را به سوی خود جلب نمایند.

(۱) شیعه امامیه و آل بویه

آل بویه به وقت خروج از دیلمان و حصول قدرت در دیگر سرزمین های ایران از میراث مذهبی زبیده بهره گرفته بودند. این مطلبی است که از روی اسناد و مدارک به جا مانده بر ما معلوم شده است. چنان که وقتی احمد معزالدوله بر بغداد دست یافت، در

تکاپوی توسعه مذهب زیدیه برآمد. معزالدوله در يك بازی پیچیده سیاسی در هشتم جمادی‌الثانی ۳۳۴ مستکفی بالله، خلیفه عباسی را از مسند خلافت به زیر کشید و به زندانش سپرد و دارالخلافه را غارت کرد. (۲) از مهم‌ترین علل برکناری خلیفه از مسند خلافت، شیعه بودن دیلمیان بود که در تشیع خود افراط می‌ورزیدند و معتقد بودند که عباسیان خلافت را از مستحقان آن غصب کرده‌اند. از این رو میثاق و موجب مذهبی نداشتند تا آن‌ها را به اطاعت از عباسیان وادارد. (۳) همین عدم اعتقاد به خلافت عباسی، نخستین جلوه‌هایش را در عزل مستکفی نشان داد؛ ولی قضیه همین‌جا هم ختم نشد. معزالدوله برآن شد تا واقعیت حاکمیت آل بویه را در خلافتی دیگر از نوع خلافت علوی بنمایاند و نشان مشروعیت حکومت خود را از آنان دریافت کند. این اثیر را اعتقاد بر آن است که معزالدوله در پی خطبه خوانی به نام المعزالدین الله علوی (احتمالاً زیدی) و یا علوی دیگری بود. (۴) لیکن همدانی را نظر بر آن است که معزالدوله بر آن بود تا ابوالحسن محمد بن یحیی زیدی را به خلافت بنشانند. (۵) این ماجرا در ((الجماهر)) بیرونی به سیاقی دیگر جلوه یافته است. بیرونی از علوی مزبور نامی نمی‌برد ولی توضیح و تشریح بیشتری دارد. (۶) نکته اساسی این‌جا است که معزالدوله می‌خواست خلافت عباسی را پس‌بزند و خلافت علوی (خصوصاً از نوع زیدی آن) را به جایش بنشانند. این همت و اقدام او برای هم‌نوختی و یگانگی با اعتقادات خود و دیگر دیلمیان صورت می‌گرفت. ولی همین اقدام در عمل حاوی مشکلات و مصلحت‌اندیشی‌هایی بود. این اثیر می‌نویسد که همه یاران معزالدوله، در بادی امر، با او هم‌صدا شدند جز یکی (که از او اسم نمی‌برد) و همو واقعیت‌های موجود را جلو چشم معزالدوله مجسم ساخت. به تعبیر وی، این کار معزالدوله هیچ نوع قرابتی با واقعیت نداشت، چون در صورت ابقای خلافت عباسی، او و یارانش با خلیفه ای محشور و قرین می‌شدند که هیچ نوع اعتقادی بر او نداشتند و در صورت نیاز می‌توانستند او را به راحتی از صحنه خارج کنند و دیگری را وارد میدان سازند. ولی اگر یکی از علویان را خلیفه می‌کرد، خود وی و یارانش با اعتقادی که بر او داشتند در موقع مقتضی از اقدام علیه او ناتوان بودند و حال آن‌که علوی مزبور می‌توانست از پیروان معتقد خود برای از صحنه راندن معزالدوله بهره بگیرد. (۷)

این چنین شد که معزالدوله از تصمیم خود عدول و خلافت عباسی را ابقا کرد. ولی واقعیت‌های ملموس دیگر نیز در عدول احمد معزالدوله از تصمیم خود، دخالت داشت. خلافت عباسی سالیان دراز بود که سیطره نفوذ خود را بر سرزمین‌های مهم جهان اسلام گسترده بود و عامه مردم به تبلیغات آن‌ها عادت کرده و به آن‌ها دل بسته بودند و چون اطاعت از خدا و رسول خدا از آن‌ها اطاعت می‌کردند. تجارب علویان در حصول خلافت و قدرت، جز با سرکوبی و قتل با چیز دیگری قرین نبود و تبلیغات عباسیان آن‌ها را افرادی عاصی و طاغی جلوه‌گر ساخته بود. لذا اگر معزالدوله خلافت عباسی را برمی‌انداخت و خلافت علوی (از نوع زیدی) را به جای آن می‌نشاند، اقوام سرزمین‌های اسلامی که اکثر آن‌ها جزء اهل سنت بودند، یکباره بدان‌گردن نمی‌نهادند و مشکلات و منازعات عدیده‌ای برای آل بویه فراهم می‌کردند. (۸)

از سوی دیگر، آل بویه هشدار اصلی را از فاطمیان دریافت کردند که در پی نفوذ سیطره خود در سرزمین‌های خلافت رو به افول عباسی بودند. سیاست‌های توسعه طلبانه فاطمیان، آل بویه تازه به قدرت رسیده را بر سر دو راهی انتخاب و گزینش قرار داد. اگر آنان خلافتی از نوع علوی را بر سر کار می‌آوردند به هر حال این خلافت با خلافت فاطمی هم‌جهت و هم‌سو می‌شد و دست آن‌ها را در اعمال نفوذ بیشتر در سرزمین‌های خلافت شرقی باز می‌گذاشت. در این صورت قدرت آل بویه به تدریج کم‌سوتر و ناتوان‌تر می‌شد و به صورت دست‌نشانندگان آن خلافت در می‌آمدند و این چیزی نبود که آن‌ها در آغاز قدرت‌گیری‌شان آرزوی آن را داشته باشند. از این رو ابقای خلافت عباسی و ملعبه قراردادن آن در نهایت به نفع آل بویه بود.

بالاخره احمد معزالدوله پس از عزل مستکفی که با خواسته‌های او هم‌جهت نبود، مطیع‌الله را به خلافت گماشت و خود صاحب اختیار بغداد و کلا خلافت عباسی گردید. از این زمان به بعد خلافت در واقع سرنگون شد و برای خلفا چیزی از فرمان نماند. برای خلیفه حتی يك وزیر هم باقی نماند جز يك منشی برای اداره املاک و حسابات او. (۹) آل بویه به منظور رویارویی با آرمان‌های روبه توسعه و افکار سلطه‌جویانه خلفای فاطمی، دو راه در پیش گرفتند که هر دو منطبق با عقل و سیاست زمانه بود؛ اول قدرت قرامطه را که قرابت‌های عقیدتی با فاطمیان داشتند، مهار کرده و اقتدار آن‌ها را در هم ریختند و سپس به سوی خود کشیدند تا در صورت لزوم از وجودشان برای جلوگیری از اعمال توسعه طلبانه فاطمیان بهره بگیرند. (۱۰) چنان‌که عصیان‌گری قرامطه علیه المعز فاطمی ظاهراً بدون تأثیرپذیری از القات آل بویه نبوده است. دوم این‌که آل بویه در مقابل فاطمیان بهترین مأمور را در دامن شیعیان امامیه یافتند که فعلاً آن‌ها را در سیاست و حکومت هیچ کنش و ادعایی نبود. انگیزه و علت گرایش آل بویه را به شیعه امامیه می‌بایست در همین نکته جست. از این ایام به بعد شیعه امامیه در جامعه، بن و بدنه محکمی پیدا کرد و با درخشش بیشتری جلوه نمود و آل بویه هم برای اعتبار بخشیدن به شیعه امامیه از هیچ تلاشی مضایقه نکردند.

۲) جغرافیای مذهبی شیعه امامیه
خصیصه مهم سده چهارم هجری، از حیث جریان‌های مذهبی، رشد و گسترش تشیع و فرقه‌های متعدد آن بود. خوارزمی در یکی از نامه‌های خود که در آن از موقعیت و وضعیت شیعه سخن رانده، عراق را از خاستگاه‌های نخستین تشیع امامیه دانسته است. (۱۱) کوفه از آغاز بنای خود، مأمور دوستداران علی (ع) و شیعیان امامیه به شمار می‌رفت. (۱۲) در سده چهارم، دامنه گسترش شیعه حتی به شهر بصره هم رسید، بصره در روزگاری که کوفه شیعه نشین بود، هواخواهان متعصب عثمان را داشت که کسی را یارای مقابله با باورهای آن‌ها نبود. اما شیعیان به تدریج در بصره هم رخنه کردند (۱۳) و به سخن ناصر خسرو در سده پنجم هجری ((در بصره به نام امیرالمومنین علی بن ابیطالب - صلوات الله علیه - سیزده مشهد)) بود و در جامع بصره چوبی بود که ((درازی آن سی ارش بود و غلیظی آن پنج شبر و چهار انگشت بود و يك سر آن غلیظتر بود و از چوب‌های هندوستان بود. گفتند که امیرالمومنین (ع) آن چوب برابر گرفته است و آن‌جا آورده است.)) (۱۴) و باز بنا به سخن ناصر خسرو و مقدسی، شهرهای عمان، هجر، قطیف و صعده در یمن، شیعه نشین بودند و در اهواز نیز نیمی از اهالی مذهب شیعه داشتند. (۱۵) در جزیره ابن عمر هم مثنی شیعه زندگی می‌کردند. (۱۶)

طبق کلام مقدسی، در سرزمین شام (سوریه)، اهل طبریه و نیمی از اهالی نابلس و قدس و بیشتر اهالی امان، شیعه بودند. (۱۷) شهر طرابلس، شهر بزرگی بود با روستاهای متعدد و اهالی آن‌جا همه مذهب شیعه داشتند و در آن شهر مساجد زیبا ساخته بودند. (۱۸) در سرزمین مصر هم مردم بالای قصبه فسطاط و مردم صندفا مذهب تشیع داشتند. (۱۹) در مغرب هم بین الجزایر و تونس، تنها شهر نقطه کلا شیعی مذهب بود و این شهر را کوفه کوچک می‌نامیدند. (۲۰)

صاحب ((نقض)) بارها از کانون های شیعیان ایران سخن رانده است. به زعم و زبان او: ((به مازندران شافعیان زبون بودند و تیغ و قلم به دست شیعیان)) قرار داشت. (۲۱) به ((قم و کاشان و آبه همه فتاوی و حکومت برمذهب صادق و باقر و قاضی، علوی یا شیعی بود، چنان که قاضی ابوبراهیم بابویی پنجاه سال به قم برمذهب اهل بیت حکم راند و فتوا نوشت و اکنون بیست سال است که سیدزین الدین امیره شرفشاه است حاکم و مفتی.)) (۲۲) ورامین، قم، آوه، کاشان، ساری، ارم، سبزوار، ری در مصلحگاه همه شیعه نشین بودند.

قم و شیعه آن ناشی از آن بود که یاران عبدالرحمان بن اشعث در سده اول هجری این شهر را گرفتند. از آن روزگار به بعد روسای قم همه از اهالی کوفه بودند (۲۳)، لذا شیعه در این شهر ریشه گرفت (۲۴) و پایبندی اهالی شهر به اصول اعتقادی شان ضرب المثل شد. شهر قم به اعتقاد دمشقی در سال ۵۲۳هـ به روزگار حجاج بنا یافت و هارون الرشید آن را آبادان ساخت و بیست و دو روستا برای آن قرار داد. (۲۵) به گفته ابوالفدا، عبدالله بن سعدان یکی از بانیان شهر قم بود، وی پسری داشت به نام موسی که از کوفه به قم نقل کرد و همو بود که تشیع را در آن دیار آشکار ساخت. (۲۶) به سال ۵۲۰۱هـ فاطمه معصومه خواهر امام رضا (ع) در قم مدفون شد و این شهر پس از مشهد مقدس، یکی از محبوب ترین اماکن مقدسه ایرانیان گردید. به دستور عضالدوله، مزار با شکوهی در آن بنا کردند. شهر قم را مدرسه های متعددی چون مدرسه سعد صلب، مدرسه اثیرالملک، مدرسه عزالدین مرتضی، مدرسه سید امام زین الدین امیره شرفشاه، مدرسه ظهیر عبدالعزیز، مدرسه استاد ابوالحسن کمیخ و غیره بود (۲۷) که در همه آن ها اصول فقه جعفری تدریس می شد.

اهالی کاشان به شیعی گری شهرت داشتند و همه امامی بودند. (۲۸) شهری بود نامور و کهن ساز. پیرامون آن کشتزارهای آباد و کاریزهای فراوان بود. افراد با فرهنگی از این شهر برخاسته بودند (۲۹) و در آن از جهال و بطال خبری نبود. کاشان را نیز مساجد و مدارس متعددی چون صفویه، مجدیه، شرفیه، عزیزیه، با زینت و آلات و عدت و اوقاف و مدرس بود. (۳۰) و در کاشان بود که اهالی بنا به اعتقاد، هر صبحگاه اسبی براق کرده و از برای امام مهدی می کشیدند که در صورت ظهور بی مرکب نماید. (۳۱)

آبه (آوه) اگر چه شهرکی بود در کنار ری، ولی همه اهالی آن شیعه امامی بودند. (۳۲) سنت علوی و ترتیب عید غدیر و قدر و برگزاری مراسم عاشورا در آن معمول بود. مدرسه عزالملکی و عربشاهی از مدارس معتبر آن بودند با مدرسان زبده ای چون سیدابوعبدالله و سید ابوالفتح حسینی. (۳۳) به گفته یاقوت، مردم آبه (آوه) مذهب شیعه داشتند و در مواقع مختلف جنگ های متعددی میان مردم آبه و ساوه بر سر مذهب روی داده بود. (۳۴)

ورامین نیز گر چه در سده چهارم هجری روستایی از روستاهای شهر ری به شمار می رفت، ولی به منزلت از شهرها باز نمی ماند. مدرسه رضویه و فتحیه آن با اوقاف متعدد و مدرسان عالم اشتهار داشت. در ورامین هر ماه رمضان سفره عام می نهادند و مردم را اطعام می کردند. سنیان و شیعیان آن علی السویه و بی تعصب و تمیز دارای ادراکات و رسوم بودند. خیرات و احسانی که در ورامین ظاهر بود همه از برکات رضی الدین ابوسعید و پسران او بنیاد گرفته بود. (۳۵) اهل ورامین به تعبیر حمدالله مستوفی در قرن هشتم هجری همه ((شیعه اثنی عشری بودند)). (۳۶)

ساری شهری بود آبادان و با نعمت و مردم و بازرگانان بسیار و محصولات آن را به همه جهان صادر می کردند. (۳۷) این شهر همیشه دارالملک و سریرگاه ملوک مازندران بوده است. اهالی ساری وجوب معرفت خدای را حواله به عقل و نظر می کردند. ارم نیز از مضافات ساری بود و همه اهالی آن شیعه امامی. (۳۸) قصبه رقه در دوازده فرسخی طیس قرار داشت و به سخن ناصر خسرو ((آب های روان داشت و زرع و باغ و درخت و بارو و مسجد آدینه ودیه ها و مزارع تمام)). (۳۹) و به سخن مقدسی ((مردم رقه همه شیعی بودند)). (۴۰)

اما سبزوار نیز که شهر عمده ناحیه بیهق بود، از صدر اسلام مسکن علویان و سادات و شیعیان به شمار می رفت. شهرکی بود خرد با بازارهای فراخ و خوب. حاصل آن غله و میوه و انگور و نزدیک به چهل پاره دیه داشت (۴۱) و به کلام مستوفی ((مردم سبزوار همه اثنی عشری)) بودند. (۴۲) سبزوار مزین به مدارس نیکو و مساجد نورانی و درس و مناظره و مجلس بود. (۴۳) و گرگان یا جرجان شهری بود با ناحیت بزرگ و وسیع و سوادری خرم و کشت و ورز بسیار و نعمت فراخ با مردمانی پاک جامه و با مروت و میهمان دار، (۴۴) و ((اهل آن جا هم شیعه)) بودند (۴۵) و اصلا شیعیان از قدیم الایام در گرگان و طبرستان آوازه ای داشته اند. (۴۶) تفرش یا طبرس نیز از شهرهای شیعی نشین ایران به شمار می رفت. (۴۷) قهستان یا کوهستان در زمره سرزمین خراسان بود و قصبه آن را قاین می گفتند. اکثر اهالی آن شیعه بودند. (۴۸)

شهر ری ام البلاد ایران بود و هیچ گاه از وجود شیعیان امامیه خالی نبود و شیعه در آن جا منزلتی تمام داشت. (۴۹) شهر ری بود که به گفته مقدسی، وعده امارت آن ((عمر بن سعد را بد بخت کرد و به کشتن حسین بن علی واداشت و آتش دوزخ را برگزید.)) (۵۰) از منظر مقدسی شهر ری یکی از مادر شهرهای افتخار آمیز اسلام)) بود که پیروان بزرگوار و قاریان و پیشوایان و زاهدان و جنگجویان والاهمتان از آن برخاسته بودند. کتابخانه های پرآوازه داشت. (۵۱) اهالی اکثر ولایات شهر ری شیعه اثنی عشری بودند، به جز روستای قوه و چند موضع دیگر که مذهب حنفی داشتند. (۵۲) درب زامهران و درب مصلحگاه در شهر ری يك سره شیعه نشین بودند.

طبیعی است که اهالی نوقان که از مضافات شهرطوس بود، شیعی امامی باشند چون مرفد مبارک علی بن موسی الرضا (ع) در آن جا بود و مردمان آن جا به زیارت می رفتند. (۵۳) در سده چهارم دژی برای آن ساخته شده بود که خانه ها و بازارها داشت. عمیدالدوله فائق نیز مسجدی بدان ساخت که در همه خراسان همتایی نداشت. (۵۴) چنان که گذشت اکثر اهالی سرزمین شمال ایران (مازندران، گیلان و دیلمستان) شیعی مذهب بودند. شیعه اثنی عشری خاصه از سده چهارم به بعد در این سرزمین به تدریج رخنه کرد و جای زبیده را گرفت.

در سرزمین فارس هم، به خصوص در کرانه های دریا، شیعیان بسیار بودند. (۵۵) اهل کرج ابودلف در نزدیکی اراک امروزی هم يك سره مذهب شیعه داشتند. از این ها گذشته در بسیاری از شهرهای معتبر ایران، محله های خاص شیعیان بوده است؛ مثلا در قزوین محله ای بود که شیعیان در آن سکنا داشتند. (۵۶) در نیشابور هم جمعی از شیعیان امامی زیست می کردند. چنان که بین کرامیان و شیعیان این شهر کار به جنگ هم کشیده بود. (۵۷) اصلا در نیشابور شیعه جاذبه خاصی داشته است. در شهرهای اصفهان، ساوه و همدان هم تعداد شیعیان و علویان معتنابه بود و در واقع آن مایه بودند که مراسم خاص شیعیان را در ایام ویژه آزادانه به جای آورند و کسی را یارای مقابله با آن ها نباشد. در شهر همدان خانواده ای شیعی معروفیتی داشتند.

به گفته عبدالجلیل قزوینی رازی ((در ولایت حلب و حران و کوفه و کرج و بغداد و مشهد ائمه و مشهد رضا و قم و قاشان و آوه و

سبزوار و گرگان و استرآباد و دهستان و جریاذقان و همه بلاد مازندران و بعضی از دیار طبرستان و ری و نواحی بسیار از وی و بعضی از قزوین و نواحی و بعضی از خرقان، همه شیعی اصولی و امامتی)) بودند؛ (۵۸) و بدان ها نیشابور را نیز می بایست افزود. وی معتقد است که به ولایت سیستان بوی شیعه نرسیده بود و ((همه مجبران و مشبهان)) بودند. (۵۹) نجف اشرف به عنوان یکی از برجسته ترین کانون های شیعی در ایام آل بویه بنیان گرفت و به تدریج جانشین کوفه شد. عمارت این شهر منسوب به عضالدوله دیلمی بود. او این شهر را در کنار مرقد امام علی(ع) برپا کرد و آن را آبادان ساخت. نجف رفته رفته يك ولایت کاملاً شیعه نشین شد. پس از آن در سال ۴۹۵هـ' شهر حله (توسط امیر سیف الدوله صدقه بن منصور بن مزید) بنا گذاشته شد و در زمان آمدن مغولان به ایران یکی از مراکز مهم شیعیان اثنی عشریه برشمرده می شد. (۶۰) بسیاری از علمای امامیه از حله بودند. شهر کربلا هم مشهورتر از آن است که به ذکر در آید. این جا نیز مجمع شیعیان امامیه بود. آل بویه را در شکل گیری این شهر و بنای مرقد امام حسین(ع) نقش مهمی بوده است. در زمان حکومت سیف الدوله حمدانی که شیعه امامی بود، دو شهر دمشق و حلب خالی از شیعیان امامی نبوده است؛ خصوصاً که اهل حلب بیشتر شیعه بوده اند و اواخر خلافت عباسی به مذهب امامیه اقتدا می کردند. در شهر حمص نیز شیعیانی از امامیه دیده می شدند که در شیعی گیری خود غلو می کردند. (۶۱) در موصل هم محله ای وجود داشت که خاص شیعیان امامیه بود و گاه بین شیعیان این محله و سنیان محلات دیگر بر سر مسائل مذهبی اختلاف بالا می گرفته است.

در قلب دارالسلام یعنی بغداد نیز فعالیت شیعیان امامی جریان داشت و اوضاع نوع دیگر بود. در بغداد از همه مذاهب پیروانی وجود داشتند ولی دو مذهب توانا تر و قوی تر از سایرین بود: حنابله و شیعیان. محله کرخ بغداد، کانون اصلی تجمع شیعیان بود (۶۲) و پس از سده چهارم هجری در محله باب الطاق هم در این سوی پول بزرگ گرد آمدند. در محله غرب دجله هم، به ویژه باب البصره، سادات عباسی (هاشمیان) مجتمع بودند و خصومت شدیدی با شیعیان داشتند و همه آن ها در زمره حنابله بودند. برائا هم محله ای در مقابل محله کرخ و در جنوب باب المحول بود. (۶۳) برائا مسجدی داشت به همین نام که از آن شیعیان بود و در آن جا نماز می گزاردند. محله کرخ مرکز داد و ستد و بازرگانی بود. تا ایام آل بویه شورش هایی که در محله کرخ رخ می داد، چندان ماهیت شیعی نداشت و بیشتر متأثر از عوامل سیاسی و اقتصادی زمانه بود. به اشاره ابن جوزی علاوه بر محله کرخ، محله های کوچک دیگری در بغداد از آن شیعیان بود؛ محله هایی چون نهرالطاق در همان منطقه و سوق السلاج، باب الطاق، سوق یحیی و الفرضه (مشهور به بندر) در شرق بغداد جایگاه اجتماع شیعیان به شمار می رفت. (۶۴)

شیعیان در سال ۳۱۳هـ' برای نخستین بار در مسجد برائا گرد آمدند. خبر به خلیفه بردند که گروهی برای طعن و لعن صحابه در مسجد برائا مجتمع شده اند. دستور تفتیش داد. مأموران چندین تن از نمازگزاران را دستگیر و استنطاق کردند. از آن ها مهرهایی از گل سفید منقوش به نام امام به دست آمد. خلیفه دستور تخریب مسجد را صادر کرد و مسجد برائا با خاک یکسان شد و ضمیمه قبرستان مجاور گردید. (۶۵) در سال ۳۱۲هـ' علی بن یلیق، امیرالامرای بغداد، فرمانی صادر کرد تا معاویه و یزید را علناً درمنابر لعن و طعن کنند، همین اقدام موجب شورش و آشوب عوام گردید. (۶۶) بحکم، امیر الامرای بغداد، در سال ۳۲۸هـ' مسجد برائا را بزرگ تر از سابق، از نو ساخت. بازسازی این مسجد برای سنیان بود، ولی وقایع بعدی، اداره آن را در اختیار شیعیان قرار داد. (۶۷) در سال ۳۴۴هـ' معزالدوله بویهی وارد بغداد گردید و وقایع دگرگونه شد. حویزه نیز از شیعه امامیه خالی نبوده است. در آن جا طایفه بنی اسد توطن داشتند و دیلمیان را نیز گاهی مقام در آن جا بود و این هر دو طایفه، شیعه امامیه و از مخلصان سادات و علویه بودند. بعدها حویزه مأمون و مسکن آل مشعشع شد که از خاندان های شیعی افراطی برشمرده می شدند. (۶۸)

۳) آل بویه و سازمان بندی اجتماعی امامیه

الف - منصب نقابت

از مطالب گذشته راجع به کم و کیف شیعیان در سرزمین های اسلامی دریافتیم که شیعه امامیه در آستانه تشکل عقیدتی خود (خاصه پس از غیبت کبرا) آن مایه نیروی انسانی را داشته که بتواند در قدرت های سیاسی آینده نقشی کار آمد و قاطع داشته باشد. سامان یابی اجتماعی و سیاسی امامیه از همین روزگار شروع شد و اقدامات آل بویه هم که ظاهراً، با تشویق و ترغیب شیعیان امامیه بوده، این سامان یابی را تسریع کرده است. بویهیان برای ایجاد تعادل مذهبی در جامعه با امان نظر به ایمان و عقیده شیعی خود، به علویان و شیعه امامیه توجهی خاص مبذول داشتند و توان بیشتری بدان ها بخشیدند. عملکرد آن ها اگر هم سیاسی به حساب آید، به هر حال اقدامی بوده که در سازمان بندی اجتماعی تشیع، بسیار اثر داشته است. بویهیان پس از ابقای خلافت عباسی، نیازمند عناصری بودند که تعادل و موازنه را در جامعه، به نفع آن ها، نگه دارند. آن ها این عنصر تعادل را در وجود علویان (و یا طالبیان) و شیعیان یافتند که از مدت ها پیش موقعیت خود را در هیئت جبهه مخالف خلافت عباسی تثبیت کرده بودند. بویهیان به طالبیان عنایت بیشتری نشان دادند.

معزالدوله پس از تسخیر بغداد و فرود آمدن در قصر خلیفه دستور داد ده هزار درهم نزد نقیب آل ابی طالب ببرند تا در میان علویان تقسیم کند. (۶۹) منصب نقابت از جمله مناصبی بود که بویهیان می توانستند با آن در مقابل خلافت عباسی مشق سیاسی - عقیدتی کنند. (۷۰) از آن روزگاری که عباسیان بر سر کار آمده بودند، گاه در کار علویان دخالت کرده و نقبای آن ها را از میان خودشان انتخاب می کردند و این البته با خواست و سلیقه علویان هم جهت و همگون نبود. (۷۱) منصب نقابت موروثی بود. با روی کار آمدن بویهیان، معزالدوله تصمیم گرفت که علویان را از قلمرو قدرت قضایی نقیب عباسی خارج سازد. معزالدوله حقوق و امتیازات ویژه ای برای نقبا در نظر گرفت و دیوان خاصی برای آن ها تعیین کرد. نخستین سرپرست این دیوان حقوقی ابوالحسین احمد بن علی کوبکی از اعقاب امام زین العابدین(ع) بود. (۷۲) از این زمان به بعد، آل بویه، نقیب علویان را از میان سادات و علویان صاحب نفوذ اختیار و انتخاب می کردند. نقیب علویان سخت مورد حرمت شیعیان قرار داشت. چنان که ابوعبدالله محمد ملقب به ابن داعی چنین احترامی را صاحب بود و شیعیان برای انتخاب وی به سمت نقابت، معزالدوله را تحت فشار قرار دادند. ابن داعی به شرط آن که از سوی خلیفه عباسی خلعتی دریافت نکند و به رسم معهود در مقابل خلیفه حاضر نشود و جامه سیاه برتن نکند، منصب نقابت را پذیرفت (۵۲۴۸هـ). از این نکته پیداست که نقیب را دستی در کارهای سیاسی بوده است.

دایره نفوذ و قدرت نقیب فروتر از خلیفه نبود. معزالدوله عرصه را برای فعالیت نقیب بازگذاشت و به طرز یگانه محترم شمرد تا آن جا که او را لایق و شایسته خلافت دانست. این که معزالدوله از سر صداقت این کار را انجام می داده و یا از سر سیاست، جای

تردید وجود دارد. به هر حال جلب قلوب علویان و سادات و شیعیان از جمله عوامل تعیین کننده در این اعمال بوده است. بها الدوله در سال ۵۳۹۴هـ (پدرشرف مرتضی و شریف رضی) را به نقابت علویان عراق برگزید و او را ملقب به ذوالمنقب ساخت. (۷۳) ابوالاحمد موسوی پیش تر هم این منصب را عهده دار بود. بهاالدوله در سال ۵۳۹۶هـ بار دیگر نقابت علویان عراق را به شریف رضی واگذار کرد و به او لقب ذوالحسین و به برادرش شریف مرتضی نیز لقب ذوالمجدین اعطا نمود. (۷۴) در شهرهای دیگر هم که تعداد علویان زیاد بود و امکان جعل نسب آن ها می رفت، نقیبی برایشان انتخاب می شد. چنان که عضالدوله بارها این کار را انجام داد و در واسط و کوفه و بصره و اهواز نقبایی تعیین کرد. در ((رسائل)) صابی متن فرمان نقابت ابوالاحمد موسوی موجود است. در فرمان مزبور به ابوالاحمد توصیه شده که جانب علویان را نگه دارد و با کهنتران مهربان باشد. در کیفر علویان خطا کار، صبر و حوصله پیش گیرد. به آن ها دشنام ندهد و نام والدینشان را به میان نکشد. نام های آن ها را در دفاتر خاصی ثبت نماید و مأموران هم این کار را انجام دهند تا اشتباه در نسب آن ها راه نیابد. اگر کسی خود را علوی نامید و شهادت شهود آن را ثابت نکرد، در عقوبت و کیفر رسانی او لحظه ای درنگ ننماید. در ازدواج علویان نیز نهایت دقت را به کار بندد. اگر کسی از يك علوی شکایت و شکوه کرد در احقاق حق طرفین، هیچ امتیازی به علوی مذکور قائل نشود. (۷۵)

ب - ترویج و توسعه آداب و مراسم شیعی
اقدامات بویهیان درحمایت و هواداری از علویان و شیعیان به همین جا ختم نشد، بلکه دامنه بیشتری گرفت و به بسیاری از آیین های شیعی که سالیان دراز بین آن ها رواج داشت، صورت رسمی بخشید. معزالدوله در ماه محرم سال ۲۵۲ در شهر بغداد به مردم دستور داد تا دکان ها و اماکن کسب و حرفه را تعطیل کنند. جامه سیاه به علامت عزای بیوشند و در سوگ حسین علی(ع) بگردند و بگریند. (۷۶) شیعیان که در پی فرصتی برای تثبیت هویت مذهبی خود در جامعه بودند، در این روز سنگ تمام گذاشتند. در بازارها خیمه ها بر پا کردند؛ از نوشیدن آب امتناع نمودند. زنان را نیز در این مراسم حزن و اندوه، سهمی بود؛ چون موی پریشان و روی سیاه کرده و جامعه چاک زده در شهر راه افتادند و بر سر و سینه زنان، مویه و ندبه آغاز کردند. (۷۷) سنیان را یارای مقابله با آن ها نبود چون همه این کارها زیر چتر حمایت معزالدوله انجام می گرفت و تعداد شیعیان نیز فزون تر از آنان بود. (۷۸)

از این زمان به بعد، مراسم عاشورا مفصلا برگزار شد و اگر روز عاشورا با عید نوروز و یا مهرگان تقارن می یافت، روز عید را يك روز به تاخیر می انداختند، چنان که در سال ۵۳۹۸هـ مراسم عید به تاخیر افتاد. (۷۹) نکته قابل توجه این که بویهیان ظاهرا در رسمیت بخشیدن به مراسم روز عاشورا، پیشقدم تر از فاطمیان بودند، چون یازده سال بعد از این واقعه بود که شیعیان مصری درسوگ شهادت امام حسین(ع) به عزای نشستند(۵۳۶۳). معزالدوله به برپایی مراسم عاشورا بسنده نکرد. باز در همان سال (۵۳۵۲) شب پنجشنبه هیجدهم ذیحجه دستور داد که عید غدیر خم جشن گرفته شود و شهر بغداد چراغان و آذین بندی گردد. نوبت چیان طبل و شیپور بزنند. در بازارها و در محل شرط آتش بر پا دارند و آتش بازی کنند و بامدادان شتری قربانی و نماز عید برگزار نمایند. (۸۰)

مراسم عید غدیر خم از این ایام به بعد، سالانه، یا شکوه تمام برگزار شد و شیعیان اظهار سرور و شادمانی می کردند و صبحگاهان شتری نحر کرده و نمازی به جای می آوردند. ده سال بعد هم يك چنین مراسمی را شیعیان مصر بر پا کردند و عید غدیر را جشن گرفتند(۵۳۶۲).

ج - مناقشات مذهبی

احمد معزالدوله پیش از این که برای اعتلای موقعیت شیعیان در جامعه دست به اقداماتی بزند در سال ۵۳۵۱هـ حرکتی تند علیه سنیان راه انداخت. او در این سال دستور داد تا بر دیوارهای مساجد بغداد ((سب صحابه)) کردند و زمینه را برای اقدامات بعدی او هموار ساختند. (۸۱) این اقدامات خالی از هنگامه جویی ها و برخوردها نبود و عرصه مبارزه و مناقشه بین اهل سنت را گسترده ساخت. اهل سنت به تقابل برخاستند و نخستین جلوه این تقابل در سال ۵۳۵۲هـ چهره نمود و بین شیعه و سنی برخوردی به وقوع پیوست. در سال ۵۳۶۲هـ نیز فتنه ای بزرگ بین مذهب فریقین برخاست. اهل تسنن در محله سوق الطعام بغداد زنی را سوار شتر کردند که عایشه است، یکی را طلحه نامیدند و دیگری را زبیر، هنگامه ای آفریدند که مثلا با اصحاب علی(ع) در جنگند و شبیه جنگ جمل را بازنمایی کردند. (۸۲)

دو سال پیش از این واقعه یعنی در سال ۵۳۶۱هـ فتنه عظیمی در بغداد به وقوع پیوسته بود. محله کرخ که شیعه نشین و پایگاه تجارت بود، دستخوش آتش گشت و اختلاف بین ابی احمد موسوی (نقیب) و ابی الفضل شیرازی (وزیرخلیفه) بالا گرفت. (۸۳) چنان که در سال ۵۳۶۲هـ نیز این محله به آتش کشیده شد و علت آن هم عصبیت بین دو مذهب بود. انسان های زیادی جان باختند و دکان های بی شمار و اموال زیادی تپاه گشت و به غارت رفت. اختلافات مذهبی هم چنان ادامه یافت و سالانه تعدادی از طرفین را قربانی گرفت. در این میان حکام و فرمانروایان نیز آتش اختلاف را تیزتر می کردند تا خود به راحت حکومت برانند. هنگامی که عضالدوله وارد بغداد گردید برای جلوگیری از مناقشات مذهبی اعلانیه ای صادر کرد بدین مضمون که ازین پس احدی اجازه ندارد در مساجد و خیابان ها و یا در هر مکان عمومی دیگر موعظه کرده و خطبه بخواند. هیچ کس اجازه ندارد با توسل به نام صحابه پیامبر اکرم(ص) از خداوند طلب بخشایش کند. هر کس که رحمت الهی را طلب می کند تنها می تواند قرآن بخواند. هر کس این فرمان را نقض کند مجازات اعدام در انتظار اوست. ظاهرا دستگیری نقیب ابی احمد موسوی نیز در همین جهت بوده است که به فارس اعزام شد. (۸۴)

عضالدوله از جمله سلاطینی بود که در فرونشاندن آتش اختلاف مذهبی مجدانه عمل کرد. شهر بغداد را آبادان ساخت. مساجد و بازارها را ترمیم کرد. صلوات و هدایایی به خاندان های شریف و اصیل زادگان و ضعفای مجاور مکه و مدینه و مجاورین و خانواده های شریف مشاهده متبرکه امام علی(ع) و امام حسین(ع) بخشید و آرامش و امنیت به مردم در جلوگیری از آشوب و فتنه انگیزی تدارک دید (۵۳۶۹هـ). (۸۵) اقدامات عضالدوله برای پیشگیری از مناقشات مذهبی، البته موقت بود چون پس از مرگ او، بار دیگر آتش اختلافات شعله ور شد، به خصوص پس از استیلای محمود غزنوی بر خراسان و اظهار اطاعت وی از خلیفه (۵۳۸۹هـ) سنیان جانی گرفتند و دو رسم جدید را به سیاق مراسم روز عاشورا وعید غدیر باب کردند.

آن ها هشت روز پس از عاشورا، برای مصعب بن زبیر مراسم سوگواری برپا کردند و هشت روز پس از عیدغدیر هم به مناسبت روز غار که خود یوم الغارشان خواندند، جشنی برپا داشتند و دلیل برپایی آن را ورود پیامبر(ص) با ابوبکر به غار حرا دانستند. این جشن در روز اول ذیحجه ۲۸۹ برپا شد. (۸۶) از این ایام به بعد، خلیفه القادر نیز با هواداری از اهل سنت بر تشنج و تنش فضای موجود

مذهبی افزود. القادر با همکاری و همدستی محمود غزنوی به سرکوبی شیعیان پرداخت. او در سال ۵۴۲۰ هجری اعلام داشت کسانی که خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را نفی کنند و معتقد باشند که قرآن قدیم نبوده، بلکه حادث است، شایسته تکفیر خواهند شد. (۸۷)

از این زمان به بعد سنیان در سرکوبی شیعیان حالت تهاجمی یافتند. آن‌ها در واسط و بغداد در ایام ماه محرم به خانه‌های شیعیان هجوم برده و آن‌ها را به آتش کشیدند. تقریباً همه ساله در ایام ماه محرم و عید غدیر، شورش‌ها و درگیری‌هایی بین شیعیان و سنیان رخ می‌داد و تلفاتی از طرفین می‌گرفت. در سال ۵۴۲۲ هجری فتنه عظیمی بین آن‌ها برخاست که به دنبال آن محله کرخ بغداد طعمه آتش شد و خانه‌های آن به غارت رفت و تشویش و وحشت بر سرتاسر بغداد مستولی گشت. چند سال بعد هم عیاران و باطل پیشگان وارد معرکه شدند و اختلافات فریقین ابعاد تازه‌ای یافت. (۸۸) تاجایی که بغداد به مدت نزدیک به چهل سال مدام دستخوش جنگ‌های فرقه‌ای و مناقشات مذهبی بود. در این ایام افرادی از حکمرانان و خاصه امیرالامراها و یا صاحبان شرطه، گاه برای جلوگیری از این برخوردها، فرامین شدداد و غلاظ صادر می‌کردند ولی در عمل، چندان توفیقی نمی‌یافتند. در یکی از این تهاجمات بود که خانه ابوجعفر طوسی (شیخ طوسی) در محله کرخ بغداد دستخوش غارت گردید (۵۴۴۹ هجری) و تمامی کتاب‌ها و دفاتر و منبری که هنگام تدریس و وعظ و خطابه بالای آن می‌رفت چپاول و طعمه آتش شد. (۸۹) گفتنی است که با روی کار آمدن محمود غزنوی عرصه بر شیعیان امامیه تنگ‌تر شد. در عهد او علمای شیعه را قتل و صلب کردند؛ منبرها بشکستند و آن‌ها را از مجالس وعظ و خطابه بازداشتند. دستارها در گردن آن‌ها و شیعیان کردند که ((اینان دست‌ها در نماز فرو گذاشته‌اند و بر مرده پنج تکبیر کرده‌اند و پس از سه طلاق تجدید نکاح کرده‌اند.)) (۹۰) و آن چه لشکر غزنین با شیعیان ری کردند، بعدها غزان با مسلمانان نکردند. این کارها را محمود غزنوی برای هیبت و تقریر ملک خود انجام داد ولی چون رفت، علمای شیعه بار دیگر بر سرقرار و قاعده خود رفتند و به تقویت امامیه پرداختند. (۹۱)

د - مناقب خوانی

شیعیان امامیه در پرورش خاص مذهب خود می‌کوشیدند. این تلاش، گاه، جلوه‌های اجتماعی ویژه‌ای پیدا می‌کرد که مناقب خوانی از آن جمله بود. فضای باز مذهبی که با روی کار آمدن آل بویه در سرزمین‌های اسلامی و به ویژه در بغداد به وجود آمد، فعالیت شیعیان را شدت بخشید. یکی از مهم‌ترین وسایل تبلیغی و دعوت آنان، مناقب خوانی بود. شماری از شیعیان در کوچه و بازار راه می‌افتادند و با صدای خوش و بلند، ابیاتی در منقبت و مدح اهل بیت و ائمه (علیهم السلام) می‌خواندند. این افراد را مناقب خوان می‌گفتند. این کار می‌توانست مردم و دوستداران اهل بیت (علیهم السلام) را به سوی شیعیان متمایل سازد. شیعیان با این کنش می‌خواستند در جامعه آن روزگار که اکثریت از آن اهل سنت بود، مذهب و اعتقادات خود را به اثبات برسانند و افرادی را به سوی خود جذب و جلب نمایند. (۹۲)

تأثیر مناقب خوانی بر اثر گذشت زمان در ذهن فرهنگ جامعه آن زمان عمیق‌تر شد و جلوه‌ای از اشتیاق شیعیان نسبت به مذهب خویش و دوستداری اهل بیت (علیهم السلام) گردید. ابن جوزی بارها صحبت از مناقب خوانانی کرده که در بغداد، خاصه در محله کرخ، فعالیت داشته‌اند. (۹۳) مناقب خوانان همواره در معرض ضرب و شتم بودند. مخصوصاً که بعضی از آن‌ها در مجالس و بازارهای اهل سنت به مناقب خوانی می‌پرداختند و خطر را به جان می‌خریدند و طبیعی است که دچار رنج و تعب نیز می‌شدند؛ مثلاً بوطالب مناقبی از جمله مناقب خوانان معروفی بود که سلفم دختر ملک‌شاه (که زوجه اصفهید علی در ساری بود) دستور داد زبان او را بریند. (۹۴) ولی این کار نیز او را از مناقب خوانی باز نداشت و تا آخر عمر در شهرهای ایران به مناقب خوانی پرداخت. (۹۵) یکی دیگر بوالعمید مناقبی بود که از ری به ساری گریخت و در آن جا از سوی شیعیان اعزاز و اکرام دید. (۹۶) اهل سنت نیز در مقابل مناقب خوانی شیعیان به تقابل پرداختند. در واقع مناقب خوانی شیعیان راه را برای پیدایی شیوه‌ای دیگر از آن نوع در بین سنیان گشود. افرادی از آن‌ها در کوچه و بازار راه افتادند و در فضیلت صحابه اشعاری خواندند؛ این‌ها را فضاییلی یا فضایل خوانان می‌گفتند.

گروهی دیگر از شیعیان نیز خود را به دیوانگی می‌زدند. لباس‌های مندرس به تن می‌کردند و ریش می‌تراشیدند و در کوچه و بازار هر چه در مناقب و مثالب اهل بیت و ائمه (علیهم السلام) می‌دانستند، می‌گفتند. اهل سنت، به حساب دیوانگی آن‌ها، کمتر متعرضشان می‌شدند. (۹۷) گفتنی است شکل‌گیری پرده خوانی که تا این اواخر در جامعه رایج بوده، ظاهراً ریشه در سنت مناقب خوانی داشته است.

این نوع فعالیت‌ها گاه با جلوه دیگری در جامعه بروز می‌کرد و اغلب به دو دستگی‌ها و ناهماهنگی‌های اجتماعی می‌انجامید. دو گروه فضلی و مرعوشی از آن جمله بودند. فضل و مرعوش هر دو از پیک‌های سریع‌القدم دیوان برید (پست) محسوب می‌شدند. فضل اهل سنت بود و مرعوش اهل شیعه؛ و هر دو طرفدارانی در جامعه داشتند. همین مسئله به تدریج رنگ مذهبی به خود گرفت و ماده شیوع اختلافات مذهبی گردید. تا آن جا که به کلام مقدسی، فضلی‌ها و مرعوشی‌ها در اهواز دو فرقه مذهبی متخاصم به شمار می‌آمدند و مدام در زد و خورد با یکدیگر بودند. (۹۸)

ه - توسعه مشاهد متبرکه

موج تحولاتی که با نفوذ و قدرت آل بویه در مذهب تشیع برخاسته بود، طیف وسیع‌تری یافت و شامل مشاهد متبرکه ائمه (علیهم السلام) شیعه نیز شد. بورهیان علاوه بر این مشاهد را تحت نظارت و حمایت خود قرار دادند، زیارت آن‌ها را نیز تشویق کردند. به دستور عضالدوله، آرامگاه امیرالمومنین علی (ع) توسعه یافت و نجف اشرف بافت تازه‌ای پیدا کرد و شیعیان نیز در توسعه آن کوشیدند و تحفه‌ها و هدایای زیادی از جوانب، حتی از مصر، بدان جا سرازیر شد و نجف اشرف آبادان گشت. (۹۹) عضالدوله را عادت بر این بود که به زیارت مشاهد متبرکه ائمه (علیهم السلام) برود و در ضمن زیارت به جماعت نادار و فقیر، کمک و یاری رساند. (۱۰۰) عضالدوله بختیار نیز بارها به زیارت نجف اشرف و کربلا معلا رفت. (۱۰۱) زمانی که ابوالکلیجار وارد بغداد گردید تا حکومت را سر و سامانی بدهد، پیش از همه به زیارت کاظمین (آرامگاه موسی بن جعفر (ع)) رفت. (۱۰۲) جلال الدوله نواده عضالدوله هم در سال ۵۴۳۱ هجری با خانواده خود راهی زیارت کربلا و نجف گردید و فاصله یک فرسنگی از خندق شهر تا مشهد امیرالمومنین علی (ع) را پای برهنه طی کرد. (۱۰۳)

برای رفاه حال زوار هم‌گانه تدارکاتی دیده می‌شد؛ مثلاً در سال ۵۳۳۹ هجری در محله رصافه و باب الطاق بغداد خیمه‌های بزرگی بر

پاداشند تا زوار کربلا در آن‌ها به استراحت بپردازند. (۱۰۴) البته گفتنی است که زیارت مشاهد متبرکه در آن ایام، چندان بی‌خطر هم نبوده است. گاهی گروه‌هایی از اهل سنت راه زوار را سد کرده و با آن‌ها بدسلوکی می‌کردند. چنان‌که این قضیه بارها رخ داد و تلفات زیادی به جای گذاشت و یکی از این وقایع در سال ۴۲۲ هجری بود. (۱۰۵) یکی دیگر از درگیری‌ها در ایام زیارت نیمه شعبان در سال ۴۲۵ اتفاق افتاد. در این سال شماری از شیعیان به قصد زیارت راهی کربلا شدند. گروهی از سنیان هم به تلافی این کار به زیارت قبر زبیر رفتند. این فعل و انفعالات به درگیری بین دو گروه انجامید و تلفاتی از طرفین گرفت. (۱۰۶)

شور و اشتیاق بویهیان را در خصوص اهل بیت و ائمه شیعه می‌توان در وصایای آن‌ها هم مشاهده کرد. عضدالدوله که از روحیه مذهبی خاصی برخوردار بود وصیت کرد که پس از مرگ در جوار آرامگاه امیرالمومنین علی (ع) دفن شود و او نخستین کس از بویهیان بود که در نجف اشرف مدفون شد. (۱۰۷) پسران او شرف‌الدوله و بهادالدوله هم در نجف به خاک سپرده شدند. آل بویه در تلاش برای توسعه موازین شیعی در جامعه از علمای اهل تشیع هم حمایت کرده و زمینه رشد و گسترش فعالیت‌های مذهبی آن‌ها را فراهم می‌ساختند.

۴) چهره‌های برجسته مذهب امامیه
الف - کلینی (متوفای ۵۲۳۹ هجری)

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی از چهره‌های درخشان فقه امامیه و از روایث ثقات ائمه (علیهم‌السلام) در حدیث و ضبط آن بوده است. (۱۰۸) وی عالمی آشنا به اخبار و احادیث بود و در این زمینه اکثر علمای شیعه را بر او اعتمادی راسخ است. کلینی را می‌بایست از علمای پیشرو مذهب امامیه به شمار آورد. (۱۰۹) او که معروف‌ترین محدث و فقیه امامی اوایل سده چهارم قمری بود، به ثقه الاسلام اشتهار داشت. اثر مهم فقهی وی که جزء کتب اربعه شیعه امامیه نیز هست، الاصول من الکافی است. این کتاب در عرض بیست سال تألیف شد و طوری تنظیم گشت که در همه فنون علم دین، متعلمان و طلاب را کفایت و راهجویان را هدایت کند. (۱۱۰) این کتاب شامل سه بخش عمده اصول، فروع و روضه و مرکب از سی کتاب است که اولین آن‌ها کتاب العقل و آخرین آن‌ها کتاب الروضه است. بخش اصول درباره اصول عقاید و بخش فروع راجع به فقه تشیع و بخش سوم حاوی خطبه‌ها و مواعظ است. فوت کلینی در سال ۵۲۳۹ هجری در بغداد رخ داد و در باب الکوفه بغداد به خاک سپرده شد. (۱۱۱) کلینی به غیر از کتاب کافی، کتب دیگری نیز نوشت که امروزه موجود نیستند. کتاب‌هایی چون رد بقرامطه که حکایت از موضع‌گیری امامیه در مقابل قرامطه (اسماعیلیه) داشته، کتاب رسائل ائمه، کتاب رجال و غیره از آن جمله هستند. (۱۱۲)

ب - شیخ صدوق (ابن بابویه ۳۱۱-۵۲۸۱ هجری)

ابوجعفر محمدبن علی بن حسین بن موسی بن بابویه ملقب به شیخ صدوق و معروف به ابن بابویه از بزرگان شیعه و دانشمندان مشهور امامیه است. آثار او در زمینه فقه و اصول و کلام شیعه امامیه کمال مطلوب زمانه اش را نشان می‌دهد. شیخ صدوق دانشمندی جلیل‌القدر، حافظ احادیث، متبحر در علم رجال و نقاد اخبار بود که در میان هم‌روزگاران خود همانندی نداشته. (۱۱۳) نجاشی او را از چهره‌های برجسته علمی شیعه در خراسان نوشته است. (۱۱۴) شیخ صدوق که بیشتر ایام عمر خود را در شهر ری گذراند، یکی از چهره‌های مورد علاقه رکن‌الدوله بویه بود و چندی را در خدمت او گذراند و به مباحثه و مناظره پرداخت. جلوه‌هایی از این مباحثات را در کتاب اکمال‌الدین و تمام النعمه او می‌توان مشاهده کرد. (۱۱۵) شیخ صدوق در کتاب خود عیون اخبار الرضا از سفرش به مشهد امام رضا صحبت داشته و خاطره خود را با رکن‌الدوله که از وی خواسته تا در مشهد در حق وی دعا کند، بازگویی کرده است. (۱۱۶)

شیخ صدوق چندی را نیز به سفر بغداد رفت و در آن‌جا به تحصیل و تعلم و تعلیم پرداخت و بزرگان علما از محضر او در باب احادیث بهره‌گرفتند. (۱۱۷) مجموعه تألیفات شیخ صدوق نشان از دانش وسیع و قداست نفس او است. تعداد آثار او را بالغ بر سیصد عنوان نوشته‌اند و شیخ طوسی در الفهرست خود نزدیک به ۱۸۹ اثر او را نام برده است. ولی معروف‌ترین و مهم‌ترین این آثار که در ردیف کتب اربعه شیعه قرار گرفته من لایحضره الفقیه است. شیخ صدوق طبق تصریح خود در مقدمه این کتاب، آن را در استقبال من لایحضره الطیب زکریای رازی نوشته، منتها موضوع آن را در فقه، حلال و حرام، شرایع و احکام قرار داده است. (۱۱۸) کتاب من لایحضره الفقیه در چهار مجلد تنظیم شده و حاوی ۵۹۶۲ حدیث است. از دیگر آثار چاپی شیخ صدوق الامالی، معانی الاخبار، الخصال و الاعتقادات است. شیخ صدوق در سال ۵۲۸۱ هجری در ری چشم از جهان برپست و در جوار شاهزاده عبدالعظیم به خاک سپرده شد. (۱۱۹)

ج - شیخ مفید (۳۲۶-۵۴۱۳ هجری)

ابوعبدالله محمدبن محمدبن نعمان بغدادی معروف به ابن معلم و ملقب به شیخ مفید در سال ۵۲۳۶ هجری در حوالی شهر عکبری چشم به جهان گشود - شهرت او به ابن معلم از آن‌جا برخاسته که پدر او محمدبن نعمان در شهر واسط و عکبری شغل معلمی داشته است. در اوان کودکی همراه پدرش راهی بغداد شد و نزد ابی‌عبدالله معروف به جعلی و ابی‌یاسر به تلمذ پرداخت. (۱۲۰) ولی معروف‌ترین استادان وی جعفر بن محمد قمی معروف به ابن قولویه بود. عضدالدوله بویه را ارادت خاص به شیخ مفید بود تا آن‌جا که برای او مستمری ویژه‌ای تعیین کرد. بعدها که شیخ مفید در بغداد و به ویژه در مسجد برائای محله کرخ مجلس درس راه انداخت، بسیاری از علما از جمیع طوایف در محضر درس او حاضر شدند و از او بهره‌ها گرفتند. شریف رضی و شیخ طوسی از شاگردان به نام او بودند. خود شیخ طوسی در الفهرست خویش گوید که شیخ مفید از بزرگان متکلمان طایفه امامیه است و در زمان خود رئیس آن طایفه بود و در علم و فتوا پیشوای علمای اعلام به شمار می‌رفت و در صناعت کلام و علم فقه، مجتهد و فقیه بی‌نظیر بود؛ فکر عمیق و فهم دقیق داشت و بدیهه‌یاب و حاضر جواب بود. (۱۲۱)

نجاشی که خود از شاگردان او محسوب می‌شد در رجال خود از پایگاه والای شیخ مفید در فقه و کلام و حدیث سخن گفته است. (۱۲۲) ابن ندیم نیز در دو جا از کتاب خود از او یاد می‌کند. در جایی می‌گوید: ((... و در زمان ما بر متکلمان شیعه ریاست دارد و در صنعت کلام به مذاهب اهلش بر همه مقدم و دارای دقت نظر و افکار صائبی است. من او را دیده‌ام و بسیار دانشمندش یافتم.)) (۱۲۳) و در جای دیگر او را رئیس شیعه امامیه نامیده که در فقه و کلام آثار زیادی دارد. (۱۲۴) خطیب بغدادی در تاریخ بغداد خود درباره شیخ مفید سخنی دیگر دارد. از فحوای کلام او پیداست که او را میانه‌ای با شیخ مفید نبوده و آموزه‌ها و تعصبات مذهبی خود را در داوری‌اش دخالت داده است. به زعم او شیخ مفید کتاب‌های بسیاری در گمراهی شیعه و نکوهش از صحابه و تابعان نوشت و با نظریاتش بسیار کسان را فریفت. (۱۲۵)

در بعضی از منابع راجع به مسك نفس و تواضع علمی، دست و دل بازی و نمازگزاری او سخن ها رفته است. این که شیخ مفید تمام وقت خود را وقف علم و دانش مذهبی کرده و در بیان عقاید و کلام شیعه استواری نشان داده، از داورهای اکثر منابع راجع به اوست. مکتبی که شیخ مفید در بغداد راه انداخت، کانون بحث و بررسی و تعمیم و توسعه مباحث دینی گردید و با بهره گیری از مبانی علم کلام و اصول فقه، راه بحث و استدلال را به روی شیعیان گشود. او علم کلام شیعی را سر و سامان بخشید و ابواب فقه را با دقت تمام تجزیه و تحلیل کرد و از تشنت و پراکندگی در آورد. تالیفات شیخ مفید را بالغ بر دویست کتاب و رساله دانسته اند. (۱۲۶) یکی از معروف ترین آثار او المقنعه فی الفقه است که پایه و اساس کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی را تشکیل می دهد. وفات شیخ مفید در شب جمعه سوم ماه مبارک رمضان ۴۱۳ در بغداد واقع شد و شریف رضی بر جنازه اش نماز گزارد و هشتاد هزار نفر از شیعه در تشییع جنازه وی شرکت جستند و او را در جوار آرامگاه امام موسی کاظم(ع) و نزد استادش ابن قولویه به خاک سپردند. (۱۲۷)

د - شیخ طوسی (شیخ الطائفه ۳۸۵-۵۴۶۰ه)

ابو جعفر محمد بن حسن بن علی بن حسن طوسی ملقب به شیخ الطائفه در رمضان سال ۳۸۵ در طوس متولد شد. در ایام جوانی و حوالی سال ۵۴۰۸ به بغداد سفر کرد و در آن جا سکنا گزید. در بغداد به تحصیل و تعلم پرداخت. ایام جوانی او در روزگار آل بویه گذشت؛ روزگاری که شیعیان تا اندازه ای در تعیین مشی حیات مذهبی شان در جامعه دخالت داشتند. ولی تکان های مذهبی و معنوی جامعه به درگیری ها و ارتعاشات مذهبی نیز انجامید و عصری از کنش و واکنش های مذهبی و فرهنگی را به وجود آورد. شیخ طوسی هم از این تکان ها مصون نماند؛ خصوصا که قومی دیگر یعنی سلاجقه سر برآورده و در صدد استیلا بر سرزمین های اسلامی بودند. در سال ۵۴۴۸، زمانی که نظام اجتماعی بغداد دستخوش درگیری های مذهبی فریقین بود، خانه و کاشانه او نیز در محله کرخ بغداد غارت و به آتش کشیده شد. (۱۲۸) شیخ طوسی از بغداد رخت بریست و راهی نجف اشرف شد و تا سال ۵۴۶۰ که سال فوت او است، در این شهر سکنا گزید. (۱۲۹)

شیخ طوسی از شاگردان بنام شیخ مفید بود به مدت پنج سال (۴۰۸-۵۴۱۳ه) ملازمت او را داشت. در زمان حیات شیخ مفید و احتمالا تحت نظر خود او، کتاب مقنعه او را شرح کرد و یکی از مهم ترین آثار خود یعنی تهذیب الاحکام را به وجود آورد. (۱۳۰) شیخ طوسی پس از فوت شیخ مفید به محضر سیدمرتضی، (علم الهدی) رسید و مدت ۲۳ سال نزد وی به تحصیل علم کلام، فقه و اصول پرداخت. ظاهرا پس از فوت سیدمرتضی در سال ۵۴۳۶، زمام امور تشیع به عهده او واگذار گردید و شاگردان زیادی از محضر او فیض بردند.

اوج شهرت شیخ طوسی موجب شد تا القائم خلیفه عباسی کرسی علم کلام را در بغداد به او بسپارد. (۱۳۱) شیخ طوسی از جمله علمایی بود که وقتی وارد نجف اشرف شد حوزه علمی خود را بدان جا منتقل کرد و به تعلیم تعلیم شیعی پرداخت. شیخ طوسی در اکثر رشته های علوم دینی زمانه خود میرز و سرآمد بود و آثار متعددی از خود به جا گذاشت. شماره آثار او را بالغ بر ۴۵ عنوان نوشته اند که دو تا از آن ها یعنی تهذیب الاحکام و استبصار جزء کتب اربعه شیعه به شمار می رود هر دوی این آثار در علم الحدیث و اخبار تنظیم و تالیف یافته اند. (۱۳۲) تفسیر التبیان فی تفسیر القرآن از امهات تفاسیر شیعی است که توسط شیخ طوسی در چندین مجلد صورت گرفته است.

ه - شریف رضی (۳۵۹-۵۴۰۶ه)

ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی بن ابراهیم بن موسی کاظم ملقب به سیدرضی و ذوالحسین از بزرگان واعظام شیعیان در دوره آل بویه است. پدرش ابوالاحمد حسین بن موسی منصب نقابت داشت و ناظر مظالم و متصدی امور حج بود. سیدرضی بعدها جای او را در این منصب گرفت (۵۳۸۰ه). شریف رضی طبق اشاره ثعالبی از او ان کودکی شعر می گفته و شعرهایش از سلاست و منانت ویژه ای برخوردار بود. (۱۳۳) او در زهد و پارسایی زبانزد خاص و عام بود و از هر نوع خودنمایی و شهرت پرستی دوری می کرد. (۱۳۴) صیت و شهرت سیدرضی بیشتر به دلیل تالیف گران سنگ او یعنی نهج البلاغه است که حاوی ۲۴۲ خطبه و کلام طولانی، ۷۸ مکتوب و ۴۸۹ سخن کوتاه است که در سال ۵۴۰۰ه تالیف کرده است. تاکنون بر کتاب نهج البلاغه شروح گوناگونی نوشته شده که شرح ابن ابی الحدید معتزلی از معروف ترین آن ها است. (۱۳۵) سیدرضی را آثار دیگری نیز بود که از آن میان می توان معانی القرآن و خصائص الائمه را نام برد. در گذشت او در روز یکشنبه ششم محرم سال ۴۰۶ در بغداد رخ داد و در کاظمین امروزی به خاک سپرده شد. در تشییع جنازه وی مردم زیادی شرکت جستند جز شریف مرتضی برادر او که تاب تحمل مرگ برادر را نداشت. (۱۳۶)

و - شریف مرتضی (۳۵۵-۵۴۳۶ه)

ابوالقاسم علی بن حسین، برادر شریف رضی، ملقب به ذوالمجدین و علم الهدی و سید اجل و ثمانینی، یکی دیگر از اعظام شیعه امامیه در سده چهارم هجری بود. او که شاگرد شیخ مفید بود، در علم کلام، فقه، اصول، تفسیر و نحو و لغت تبحر داشت و شعر نیکو می سرود که دیوان شعر او باقی است. (۱۳۷) شریف مرتضی نیز منصب نقابت آل ابی طالب را داشت. صاحب نقض در حق او می نویسد: ((و آن چه مرتضی کرده است از تقویت اسلام و تربیت شریعت جدش مصطفی(ص) در جواب شبهات منکران توحید و رسالت چون فلاسفه و زنادقه و براهمه کسی را قوت نبوده است.)) (۱۳۸) شریف مرتضی را مروج و مجدد مذهب امامیه در سده چهارم هجری دانسته اند. فوت او در آخر ربیع الاول سال ۴۳۶ در بغداد رخ داد. (۱۳۹) از معروف ترین آثار او غرر و درر است که به امالی مرتضی هم شهرت دارد و مشتمل بر فنونی از ادب است. همین اثر نشانه ای از وسعت دانش و معلومات شریف مرتضی است. الشافی فی الامامه نیز ردیه ای است بر کتاب المغنی از عبدالجبار بن احمد (۱۴۰)؛ دیوان شعر او بالغ بر بیست هزار بیت است. (۱۴۱)

پی نوشت ها:

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه تهران.
۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت، ۱۳۹۹ه)، ج ۸، ص ۴۵۰.

۳. همان, ص ۴۵۲.
۴. همان.
۵. همدانی, تکمله تاریخ طبری, ص ۱۴۹, بعید نمی نماید که معزالدوله برای جایگزینی خلیفه عباسی, ابوعلی عبدالله محمدبن داعی فرزند داعی صغیر حسن را در نظر داشته است, از این رو ابوعلی همراه معزالدوله وارد بغداد شد و در آن جا سکنا گزید. معزالدوله در سال ۵۳۴۸هـ ابوعلی را نقیب علویان کرد تا سال ۵۳۵۲هـ این منصب به عهده او بود تا این که وی در زمان حکومت بختیار مورد تهاجم قرار گرفت و در خفا بغداد را ترک گفت.
۶. بیرونی, کتاب الجماهر فی معرفه الجواهر (حیدرآباد دکن, ۱۳۵۵هـ) ص ۲۳-۲۴.
۷. ابن اثیر, همان, ص ۴۵۲.
۸. بیرونی, همان.
۹. ابن اثیر, همان, ص ۴۵۲.
۱۰. به یاد بیاوریم عمل آن ها را در موسم حج که آل بویه و قرامطه, توامان, در مکه خطبه به نام مطیع لله خواندند ولی در مدینه خطبه به نام خلیفه فاطمی خوانده شد (ابن اثیر, همان, ص ۶۱۲).
۱۱. ابوبکر خوارزمی, رسائل (استانبول, ۱۳۹۷هـ) ص ۴۹.
۱۲. مقدسی, احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم, ترجمه علی نقی منزوی (تهران شرکت مولفان و مترجمان ایران, ۱۳۶۱) بخش اول, ص ۱۷۴.
۱۳. همان, ص ۱۷۵.
۱۴. ناصرخسرو, سفر نامه (برلین, ۱۳۴۱هـ) ص ۱۳۰-۱۳۱.
۱۵. مقدسی, همان, بخش دوم, ص ۶۲۰.
۱۶. همان, بخش اول, ص ۲۰۰.
۱۷. همان, ص ۲۵۲.
۱۸. ناصر خسرو, همان, ص ۱۸.
۱۹. مقدسی, همان, ص ۲۸۹.
۲۰. بکری, المغرب فی ذکر بلاد افریقیه فی المغرب (الجزایر, بی تا) ص ۷۵.
۲۱. عبدالجلیل قزوینی رازی, نقض, تصحیح میرجلال محدث (تهران, انتشارات انجمن آثار ملی, ۱۳۵۸) ص ۴۵۹.
۲۲. همان.
۲۳. اصطخری, المسالك و الممالک, به کوشش ایرج افشار (تهران, بنگاه ترجمه و نشر کتاب, ۱۳۴۷) ص ۱۶۶ و ابن حوقل, صوره الارض, ص ۱۱۳.
۲۴. حدود العالم من المشرق الی المغرب, به کوشش منوچهر ستوده (تهران, انتشارات دانشگاه تهران, ۱۳۴۰) ص ۱۴۲.
۲۵. دمشقی, نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر, ترجمه سیدحمید طیبیان (تهران, فرهنگستان ادب و هنر, ۱۳۵۷) ص ۳۱۳.
۲۶. ابوالفدا, تقویم البلدان, ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران, بنیاد فرهنگ ایران, ۱۳۴۹) ص ۴۷۲.
۲۷. عبدالجلیل قزوینی رازی, همان, ص ۱۹۵.
۲۸. یاقوت حموی, معجم البلدان, تصحیح محمد امین خانجی (چاپ اول: مصر, المطبعه السعاده, ۱۳۳۳هـ) ج ۷, ص ۱۳; حمداله مستوفی, نزه القلوب, ص ۶۸ و ابوالفدا, همان, ص ۴۸۷.
۲۹. حدود العالم من المشرق الی المغرب, ص ۱۴۳.
۳۰. عبدالجلیل قزوینی رازی, نقض, ص ۱۹۸.
۳۱. یاقوت حموی, همان, ج ۷, ص ۱۳ و قزوینی, آثار البلاد, ص ۴۳۳.
۳۲. حمداله مستوفی, همان, ص ۶۰ و لسترنج, جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی, ترجمه محمود عرفان (تهران, بنگاه ترجمه و نشر کتاب, ۱۳۳۷) ص ۲۲۸.
۳۳. عبدالجلیل قزوینی رازی, همان, ص ۱۹۹.
۳۴. یاقوت حموی, برگزیده مشترک, ص ۱۷.
۳۵. عبدالجلیل قزوینی رازی, همان, ص ۲۰۰.
۳۶. حمداله مستوفی, همان, ص ۵۵.
۳۷. حدود العالم, ص ۱۴۵.
۳۸. عبدالجلیل قزوینی رازی, همان, ص ۲۰۱.
۳۹. ناصر خسرو, همان, ص ۱۴۱.
۴۰. مقدسی, همان, بخش اول, ص ۴۷۴.
۴۱. ابن فندق, تاریخ بیهق, تصحیح احمد بهمنیار (تهران کتابفروشی فروغی, بی تا).
۴۲. حمداله مستوفی, همان, ص ۱۵۰.
۴۳. عبدالجلیل قزوینی رازی, همان, ص ۲۰۲. اشتها سبزواری در شیعه بودن تا بدان جا رسیده بود که مولوی در مثنوی خود گوید:
سبزواری است این جهان کج مدار
ما چو بوبکریم در وی خوار و زار
۴۴. حدود العالم من المشرق الی المغرب, ص ۱۴۳.
۴۵. حمداله مستوفی, همان, ص ۱۵۹.
۴۶. مقدسی, همان, بخش دوم, ص ۵۳۹-۵۴۰.
۴۷. راوندی در راحه الصدور و آیه السرور (تهران, انتشارات علمی, بی تا) ص ۳۹۵ به طعنه گوید:
خسروا هست جای باطنیان
قرم و کاشان و آبه و طبرش

- آب روی چهار یار بدار
واندرین چار جای زن آتش
پس فراهان بسوز و مصلحگاه
تا چهارت ثواب گردد شش
۴۸. اصطخری، همان، ص ۲۱۵.
۴۹. یاقوت حموی، همان، ج ۴، ص ۳۵۶.
۵۰. مقدسی، همان، بخش دوم، ص ۵۷۴.
۵۱. همان، ص ۵۸۳.
۵۲. حمداله مستوفی، همان، ص ۵۴.
۵۳. حدود العالم من المشرق الى المغرب، ص ۹۰ و ابن حوقل، همان، ص ۱۶۹.
۵۴. مقدسی، همان، بخش دوم، ص ۴۸۸.
۵۵. همان، ص ۶۵۳.
۵۶. قزوینی، آثار البلاد، ص ۴۳۳-۴۴۰.
۵۷. مقدسی، همان، بخش دوم، ص ۴۹۲.
۵۸. عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص ۴۵۹.
۵۹. همان، ص ۱۲۳.
۶۰. یاقوت حموی، همان، ج ۳، ص ۳۲۷-۳۲۸.
۶۱. شوشتری، مجالس المومنین (تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۵) ج ۱، ص ۶۴.
۶۲. یاقوت حموی، همان، ج ۷، ص ۲۲۳-۲۲۴.
۶۳. همو، برگزیده مشترک، ترجمه محمد پروین گنابادی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳) ص ۳۱۰.
۶۴. ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۵۶.
۶۵. همان، ج ۶، ص ۳۱۷.
۶۶. ابن اثیر، همان، ج ۸، ص ۲۷۳.
۶۷. ابن جوزی، همان، ج ۶، ص ۱۹۵ و ۳۱۵ و ج ۸، ص ۱۴ و ۴۴.
۶۸. شوشتری، همان، ج ۱، ص ۶۸.
۶۹. تتوخی، النشواری و المحاضره، تحقیق عبود شالچی (بیروت، ۱۳۹۱هـ) ج ۳، ص ۹۱.
۷۰. نقیب به کسی اطلاق می شد که سرپرستی گروه مشخصی را برعهده داشت. در آغاز خلافت عباسی نقیایی برای امور عباسیان و نیز علویان انتخاب می شدند. ماوردی می نویسد که علت انتصاب نقیب این بود که کس دیگری غیر از سادات و اشراف علوی و عباسی بر آن ها ولایت و سرپرستی نکند. از دیدگاه ماوردی نقابت بر دو نوع بود: خاصه و عامه. در مورد خاصه، نقیب فقط در امور کسانی مداخله می کرد که تحت نظر مستقیم او بودند و حق قضاوت و اقامه حد نداشت. او با دقت تمام در حفظ انساب خاندان مربوطه کوشا بود. نقابت عامه نقابتی بود که نقیب علاوه بر حفظ انساب، به امور مربوط به افراد خاندان نیز رسیدگی می کرد. اختلافات را از بین می برد و در صورت لزوم حد جاری می نمود. ماوردی سپس شرایط حصول هر يك از نقابت های خاصه و عامه را بازگویی می کند (الاحکام السلطانیة (والولايات الدینیة)، تصحیح محمدحامد الفقی (قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۰۴هـ) ص ۹۶-۹۷). منصب نقابت بعدها رنگ باخت و حتی در مورد سپاهیان به کار رفت، چنان که در دوره سلجوقیان، نظام الملك از نقیب گروهی از سپاهیان یاد کرده است: ((هر پنجاه مرد را نقیبی بود که احوال ایشان می دانند و ایشان را خدمت می فرمایند)) (نظام الملك، سیرالملوک، ص ۱۲۵).
۷۱. نقیب عباسی از بزرگان بنی هاشم برگزیده می شد و تا سده چهارم هجری، علویان و عباسیان دارای يك نقیب مشترک بودند.
۷۲. ابن مسکویه، تجارب الامم، تصحیح آمدروز (مصر، ۱۳۳۳هـ/۱۹۱۴م) جزء ۲، ص ۱۵۹.
۷۳. ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۱۸۲.
۷۴. همان، ص ۱۸۹.
۷۵. ابراهیم بن هلال صابی، المختار من رسائل الصابی، تصحیح امیرشکیب ارسلان (بیروت، دارالنهضة الحديثه، بی تا) ص ۲۱۷ به بعد.
۷۶. همدانی، تکمله التاريخ الطبری، ص ۱۸۳؛ ابن اثیر، همان، ج ۸، ص ۵۴۹؛ ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم (حیدرآباددکن، ۱۳۵۷هـ) ج ۷، ص ۱۵.
۷۷. همدانی، همان و ابن جوزی، همان، ص ۱۵.
۷۸. ابن کثیر، البدایه و النهایه (مصر، مطبعه السعاده، ۱۳۵۱هـ/۱۹۳۳م) جزء ۷، ص ۲۰۳.
۷۹. ابن تغری بردی، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره (قاهره، دارالکتب مصر، بی تا) ج ۴، ص ۲۱۸.
۸۰. همدانی، همان، ص ۱۸۷؛ ابن اثیر، همان، ص ۵۴۹ و ابن جوزی، همان، ص ۱۶.
۸۱. ابوالفدا، تاریخ ابی الفدا، ج ۱ و ۲، ص ۱۱۰.
۸۲. ابن اثیر، همان، ص ۶۳۳.
۸۳. همان، ص ۶۱۹.
۸۴. همان، ص ۷۱۰.
۸۵. ابن اثیر، همان، ص ۷۰۴-۷۰۵.
۸۶. ابو شجاع رودراوری، ذیل تجارب الامم تصحیح آمدروز (مصر، ۱۳۳۴هـ/۱۹۱۶م) ص ۳۳۹-۳۴۰ و ابن جوزی، همان، ج ۷، ص ۲۰۶.
۸۷. ابن جوزی، همان، ج ۸، ص ۴۱.
۸۸. ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۴۱۸-۴۱۹.

۸۹. ابن جوزی، همان، ص ۱۷۹.
۹۰. عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص ۴۲.
۹۱. همان، ص ۴۳.
۹۲. همان، ص ۷۷.
۹۳. ابن جوزی، همان، ج ۸، ص ۱۷۲.
۹۴. عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص ۱۰۸.
۹۵. همان، ص ۱۱۰.
۹۶. همان.
۹۷. ثعالبی، یتیمه الدهر (دمشق، ۱۲۸۲هـ) ج ۳، ص ۱۸۳.
۹۸. مقدسی، همان، بخش دوم، ص ۶۳۳.
۹۹. مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار (تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۸) ص ۴۵۰ و عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص ۲۱۴.
۱۰۰. ثعالبی، همان، ج ۸، ص ۷۱.
۱۰۱. همدانی، تکمله تاریخ الطبری، ص ۳۳۱.
۱۰۲. ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۶۱.
۱۰۳. ابن جوزی، همان، ج ۸، ص ۱۰۵.
۱۰۴. همدانی، همان، ص ۱۲۱.
۱۰۵. ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۴۲۰ و ابن جوزی، همان، ص ۵۷.
۱۰۶. ابن جوزی، همان، ص ۸ و ۵۵.
۱۰۷. همان، ص ۱۲۰.
۱۰۸. نجاشی، رجال (قم، مکتبه الداوری، بی تا) ص ۲۶۶.
۱۰۹. ابن اثیر، همان، ج ۸، ص ۲۶۴؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعیب الارنؤوط (بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۴هـ) ج ۱۵، ص ۲۸۰.
۱۱۰. نجاشی، ص ۲۶۶.
۱۱۱. همان، ص ۲۶۷؛ شیخ طوسی، الفهرست، تصحیح محمدصادق آل بحرالعلوم (نجف، المکتبه المرتضویه، بی تا) ص ۱۳۶.
۱۱۲. شوشتری، همان، ج ۱، ص ۴۵۳.
۱۱۳. شیخ طوسی، همان، ص ۱۵۶ - ۱۵۷.
۱۱۴. نجاشی، همان، ص ۲۷۶.
۱۱۵. شوشتری، همان، ص ۴۵۶-۴۵۷.
۱۱۶. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (قم، ۱۳۷۷هـ) ج ۲، ص ۲۷۹.
۱۱۷. خوانساری، روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۳۶.
۱۱۸. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، تحقیق حسن موسوی (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰هـ) ج ۱، ص ۲-۳.
۱۱۹. شیخ عباس قمی، فوائد الرضویه فی احوال علمای المذهب الجعفریه (بی جا، بی تا) ص ۵۶۳.
۱۲۰. شوشتری، همان، ص ۴۶۴.
۱۲۱. همان، ص ۴۷۷ و شیخ طوسی، همان، ص ۱۵۸.
۱۲۲. نجاشی، همان، ص ۲۸۴.
۱۲۳. ابن ندیم، الفهرست، ص ۳۳۲.
۱۲۴. همان، ص ۳۶۶.
۱۲۵. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا) ج ۸، ص ۳۳۱.
۱۲۶. شیخ طوسی، همان، ص ۱۵۸ و نجاشی، همان، ص ۲۸۴.
۱۲۷. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان (هند - حیدرآباد دکن، مطبعه دائره المعارف العثمانیه، ۱۳۳۱هـ) ج ۵، ص ۲۶۸ و یافعی، مرآت الجنان (بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰هـ) ج ۳، ص ۲۸.
۱۲۸. ابن جوزی، همان، ج ۸، ص ۱۷۹ و شوشتری، همان، ص ۴۸۰.
۱۲۹. ابن کثیر، همان، ج ۱۲، ص ۹۷ و خیرالدین زرکلی، الاعلام (بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۶م) ج ۶، ص ۸۴.
۱۳۰. علی دوانی، هزاره شیخ طوسی (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲) ج ۱، ص ۵۰.
۱۳۱. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵) ج ۱۲، مقدمه.
۱۳۲. نجاشی، همان، ص ۲۸۸؛ شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۶۰-۱۶۱؛ خیرالدین زرکلی، همان، ج ۶، ص ۸۴ و ذهبی، همان، ج ۱۸، ص ۳۳۵.
۱۳۳. ثعالبی، همان، ج ۲، ص ۲۹۷-۲۹۸.
۱۳۴. ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابیطالب (بیروت، دارمکتبه الحیاه، بی تا) ص ۲۳۶-۲۳۷.
۱۳۵. بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۴۶ و ذهبی، همان، ج ۱۷، ص ۲۸۶.
۱۳۶. ابن جوزی، همان، ج ۷، ص ۲۸۱ به بعد.
۱۳۷. شیخ طوسی، همان، ص ۹۸ و ابن کثیر، همان، ج ۱۲، ص ۵۳.
۱۳۸. عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص ۴۰.
۱۳۹. ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۵۲۶.
۱۴۰. شیخ طوسی، همان، ص ۹۹.

۱۴۱. اسماعیل پاشا بغدادی، هدیه العارفین (بی جا، دارالفکر، ۱۳۰۲هـ) ج ۱، ص ۶۸۸؛ حاجی خلیفه، کشف الظنون عن اسامی
الکتب و الفنون (بی جا، دارالفکر، ۱۳۰۲هـ) ج ۱، ص ۷۴۸ و یافعی، همان، ج ۳، ص ۵۵.